

## نسخ در اسلام

کلمه نسخ و مشتقات آن در لغت عرب به معانی متعددی از قبیل نقل و ابطال و ازاله و غیره بکار رفته است چنانکه عرب گوید:

نسخت الشمس الظل و مراد او این است که آفتاب سایه را نابود ساخت و جانشین آن گردید و همچنان بمعنی نقل از مکانی به مکان دیگر نیز آمده است<sup>۱</sup> و بعضی برای نسخ و مشتقات آن تا پنج معنی و بیشتر نقل نموده اند:

ازاله، و از بین بردن و نقل و بیان انتهاء چیزی و تغییر و غیره. [منسوخ الاخبار] و بیشتر ارباب کتب لغت در مورد معنی نسخ مانند قاموس و تاج العروس و مصباح المنیر و مفردات و نهایه و تعریفات سید شریف جرجانی و کلیات ابی البقاء و از این قبیل کتب لغت همان چند معنی مذکور را باکم و زیاد برای نسخ ذکر نموده اند. و لکن بعد از نقل این معانی برای نسخ در کتب لغت، در اینکه کدامیک از این معانی معنی حقیقی نسخ است و یا اینکه مشترک لفظی و یا معنوی است نظراتی وجود دارد. گروهی عقیده دارند که کلمه نسخ مشترک لفظی میان دو معنی ازاله و نقل است و معانی دیگر معانی مجازی برای نسخ می باشند<sup>۲</sup>.

و گروهی نیز در معنی ازاله، حقیقت و در بقیه معانی، مجاز دانسته اند. و نیز عقیده دارند که استعمال کلمه نسخ در مورد نسخ احکام باعتبار معانی نقل و ازاله و ابطال، مجاز است زیرا در نسخ احکام هیچیک از معانی سه گانه مذکور بطور کامل وجود ندارد و نسخ احکام بطور کامل با هیچیک از آن معانی منطبق نیست<sup>۳</sup>. زیرا معنای نقل، انتقال عین چیزی بجای دیگری است با بقای آن چیز و معنی

ازاله این است که انسان چیزی را از جایی بجای دیگر تغییر مکان دهد و معنایش این نیست که آن را نابود سازد و همچنان معانی دیگر و هیچکدام از اینها بامعنی نسخ احکام که از بین بردن حکم و نابودشدن آن و آوردن حکم دیگری بجای آن است مماثلت ندارد و از این جهت استعمال کلمه نسخ در شرع اسلام در مورد معنی مصطلح نسخ، بطریق مجاز بکار رفته است<sup>۴</sup>. و لکن بحث در معنای لغوی نسخ چندان مفید فائده‌ای نیست آنچه مهم است تعریف و مراد از آن در اصطلاح اصولین است که پس از نقل و بیان اصطلاح مفسرین درباره این کلمه بیان اصطلاح اصولین می‌پردازیم. اما نسخ در اصطلاح مفسرین:

کلمه نسخ در بعضی از تفاسیر بمعنای عامی بکار رفته است و حتی شامل تخصیص و تقیید و استثناء نیز شده است چنانکه بعضی از مفسرین در تفسیر سوره «عصر» گفته‌اند که در آیه:

«والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا» جمله «الا الذين آمنوا» ناسخ ماقبل خود میباشد و مسلماً مراد از آنها، استثناء است زیرا در این آیه انفاء وازاله حکمی وجود ندارد و گویا مفسرین در معنی لغوی بکار برده‌اند، و در بررسی از تفاسیر این نکته روشن می‌شود که بیشتر نیز بمعنی اصطلاحی بکار برده‌اند.

شیخ طوسی در تفسیر تبیان در ذیل آیه «مانسخ من آية اونسهانات بخير منها و مثها لم تعلم ان الله على كل شئ قدير» نسخ را چنین تعریف نموده است و گوید: ناسخ دلیل شرعی است که دلالت دارد بر اینکه مثل حکمی که بوسیله نص و دلیل اول (منسوخ) ثابت است در مابعد ثابت نیست بطوریکه اگر دلیل دوم (ناسخ) نبود حکم اول در مابعد ثابت بود و چنانکه قبلاً از تفسیر تبیان گفته شد در عدة الاصول نیز شیخ همینطور تعریف نموده است سپس نسخ را در شرع بر سه قسم دانسته است نسخ - شدن حکم بدون لفظ و نسخ لفظ بدون حکم و نسخ شدن هر دو و برای نسخ حکم بدون لفظ آیه «حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا ماتین الی قوله الان الله عنکم و علم ان فیکم ضعفاً فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا ماتین» مثال آورده است و گوید:

در ابتدا واجب شد که یکنفر در مقابل ده نفر مقاومت کند و در قسمت دوم آن

حکم ، نسخ شد و لازم شد مقاومت یکنفر در مقابل دو نفر و حکم اول نسخ شده است و بی لفظ آن باقی است و همچنان آیه عده و آیه حبس در مورد کسیکه مرتکب فحشاء شود . و آنجا که حکم باقی است و لفظ نسخ شده است گفته شده که در مورد آیه رجم اتفاق افتاده است ولی مورد قبول بیشتر علما نیست و اما آنکه هر دو نسخ شده باشد ممکن است و اگر چه وقوع آن قطعی نیست و سپس قضیه روایت از ابوبکر رانقل مینماید که قبلا اشاره شد .

سپس شیخ اقسام نسخ در قرآن را از نظر تلاوت تنها و غیره نقل مینماید که از تمام بیانات شیخ استفاده میشود که کلمه نسخ را بمعنی اصطلاح اصولین بکار برده است و خود نیز اشاره باصول نموده و اشکالات وارد بر نسخ را بنحویکه در اصول از آنها جواب داده شده ، جواب داده است و وقوع نسخ نزد شیخ یکی از مسلمیات مسلمین است .

اما نسخ در اصطلاح اصولین .

چنانکه از بررسی کتب اصولی برمی آید بیشتر اصولین نسخ را با عبارات مختلف بدین مضمون تعریف نموده اند :

نسخ رفع چیزی است که در شریعت ثابت بوده است<sup>۵</sup> و این معنی اعم از احکام تکلیفیه ( و جوب - حرمت - کراهت - اباحه - مستحب ) و احکام وضعیه ( صحت فساد - مالکیت - ضمان و غیره ) و امور دیگر مربوط به شارع غیر از احکام میباشد . مانند نسخ قرائت آیه ای بدون نسخ حکم آن آیه و همچنان نسخ شریعتی بوسیله شریعت بعد از آن چنانکه بطور مسلم شرایع پیامبران یکی پس از دیگری نسخ گردید تا اینکه آخرین شریعت یعنی شریعت خاتم پیامبران آمد و شرایع دیگر تماماً منسوخ گردید و دیگر شریعتی که ناسخ آن باشد نخواهد آمد .

لکن این تعریف شامل برطرف شدن احکام عقلی نمی شود زیرا نسخ رفع چیزی است که در شریعت ثابت بوده است و ثبوت و عدم ثبوت آن بجعل شارع است و بنابر این هر حکمی که حاکم آن عقل و رفع و ابقاء آن بنظر عقل است نسخ اصطلاحی در آن راه ندارد .

چنانکه شارع هنگامی که احکامی از قبیل حرمت و یا وجوب و استحباب و کراهت

تشریح مینماید و به سبب آنها اباحه اشیاء که يك حکم عقل است رفع مینماید ، بان نسخ گفته نمی‌شود و مصداق نسخ اصطلاحی نمی‌باشد . و همچنان شامل نمی‌شود مواردی را که رفع حکم بوسیله منتفی شدن موضوع آن میباشد مانند منتفی شدن حکم وجوب روزه بواسطه سپری شدن ماه رمضان و یا وجوب نجات غریق پس از غرق شدن و از قبیل رفع احکام که بر اثر برطرف شدن موضوعات آنها می‌باشد و اگر چه لازمه ارتفاع موضوع مرتفع شدن حکم آن است لکن ارتفاع در این موارد بوسیله نسخ نیست و با آن عنوان ارتباطی ندارد .

در تجزیه و تحلیل کلماتی که در تعریف نسخ بکار رفته است باید گفت :

۱ - مراد از کلمه رفع چنانکه از نظریه بیشتر اصولین استنباط میگردد نابود کردن و از بین بردن حکم است از زمان وقوع نسخ بعد .

۲ - اما مراد از کلمه ثبوت : برای کلمه ثبوت معانی متعددی است ، یکی از معانی ثبوت معنی حقیقی و واقعی آنست که بصورت قضایای حقیقیه تعبیر میشود و نظر بعالم خارج و وجود خارجی فقط ندارد و غرض از آن ثبوت حکم برای موضوعات اعم از موضوعات محققه و مقدره میباشد و همچنان برای ثبوت حکم نیز مراحلی است که بعضی از متاخرین آنرا تا چهار مرحله گفته‌اند و برای اینکه معلوم گردد که نسخ بکدام مرحله از ثبوت تعاقب میگردد مراحل ثبوت حکم را بطور فهرست نقل می‌نمایم .

۱ - ثبوت حکم در مرحله اقتضاء و آن مرحله‌ای است که مقتضی تشریح آن از لحاظ مصباح و مفاسد موجود است و اگر شرایط آن موجود و موانع منتفی گردد از جانب شارع تشریح میگردد و فرق این مرحله با قبل از این مرحله این است که در مرحله قبل لزوم اقتضاء هیچ‌موجبی و داعی و زمینه‌ای برای تشریح حکم موجود نیست ولی در این مرحله داعی و اقتضا برای تشریح موجود است جز اینکه هنوز بمرحله علت تامه نرسیده است تا تشریح گردد و در نتیجه در مرحله اقتضا باقی مانده است هر چند در این مرحله چیزی در خارج در کار نیست ولی حکم یکنوع ثبوت و زمینه اقتضائی دارد . این نوع ثبوت حکم را ثبوت اقتضائی حکم گویند .

۲ - ثبوت حکم در مرحله انشاء و آنرا حکم انشائی نیز گویند و آن حکمی است

که شارع بواسطه موجود بودن اقتضاء و مصالحی در موضوع آن انشاء نموده است و لکن چون تنها وجود مقتضی کافی نیست بر اثر وجود مانعی و یا بر اثر فاقد بودن شرط و یا شرایطی بمرحله علت تامه نرسیده و شارع اراده جدی و الزامی برانجام دادن آن بوسیله مکلفین ندارد و بهمین جهت در مرحله انشاء باقی مانده و بمرحله فعلیت نرسیده است مانند بیشتر احکام در ابتدای اسلام که هنوز مسلمین صدر اسلام آمادگی برای انجام دادن آن نداشتند و با این که بر پیغمبر (ص) نازل شده بود ولی پیغمبر (ص) آنها را بتدریج برای مردم بیان می فرمود و مسلمین بتدریج با آنها آشنا میشدند و بمرحله عمل می گذاردند و در این هنگام از مرحله انشاء بمرحله عمل می رسید .

۳ - ثبوت بنحو فعلی و مجز و آن چنان است که شارع مقدس حکمی را انشاء نموده و چون تمام شرایط فعلیت و تنجیز و انجام دادن آن بوسیله مکلف موجود و تمام موانع نیز مفقود است و بمرحله علیت تامه رسیده است ، شارع اراده جدی بر انجام دادن آن دارد و بر مکلف لازم است که آنرا بی چون و چرا انجام دهد ، چنین حکمی را حکم فعلی منجز گویند .

۴ - ثبوت حکم بنحو ثبوت واقعی اولی و آن چنان است که شارع اسلام برای افعال مکلفین و موضوعهای خارجی بعنوانهای اولیه احکامی تعیین نموده است مانند اینکه مشرک نجس است - شراب حرام است - نماز واجب است - آب پاک است - خون بعضی از حیوانات نجس است . هنگامی که انسان بموضوعات مذکور در فوق توجه نماید درمی یابد که آنها بعنوانین اولیه خود بدون هیچگونه قید و شرطی موضوع برای حکم قرار گرفتند و کلمات ، مشرک ، شراب ، نماز ، آب ، خون تماماً عاری از قید و شرط بتنهایی موضوع برای حکم میباشند در چنین موردی میگیرند ثبوت حکم بنحو واقعی اولی است .

ثبوت حکم بنحو واقعی ثانوی در این مورد شارع حکم را بر روی موضوعات مقید برده است و قید را جزء موضوع قرار داده است بطوریکه اگر قید منتفی گردد موضوع

نیز منتفی می‌گردد و بر اثر انتفاع موضوع حکم نیز منتفی می‌گردد چنانکه شارع بسیاری از احکام را برای موضوعات بقید اضطرار و یا اکراه و یا عسر و حرج و از این قبیل موضوعات حمل نموده است یعنی این احکام برای موضوعات اولیه و بدون قید و شرط نیستند بلکه حکم بر موضوع بعنوان ثانوی و مقید بقید و یا مشروط بشرطی بار شده است ، مثلا :

حج برای شخصی مستطیع و واجد تمام شرایط آن واجب است و این وجوب حج برای این شخص حکم فعلی منجز و واقعی اولی است ولی در صورتیکه موقع فرارسیدن ایام حج و مسافرت بطرف مکه مانعی ایجاد شود که احتمال خطر جانی در آن باشد در این موقع ترك آن برای او واجب است و این وجوب ترك برای این شخص حکم اضطراری است زیرا موضوع این حکم شخصی است که در معرض خطر جانی باشد و اگر خطر جانی برای این شخص نبود وجوب ترك حج نیز برای او نبود. و همچنان اگر شخصی را مجبور نمایند که روزه رمضان را افطار نماید و این اجبار به مرحله احتمال خطر جانی برسد ، بر این شخص افطار واجب است و این وجوب بر روی شخص تقیید با اجبار شده است و موضوع حکم مقید به اجبار است و با اینکه حکم واقعی اولی این شخص وجوب روزه بود ولی حکم واقعی ثانوی وجوب افطار است و ثبوت این حکم بنحو ثبوت واقعی ثانوی است .

۶ - ثبوت حکم بنحو ظاهری و آن حکمی است که شارع آنرا برای اشخاصی که از احکام واقعی اطلاعی ندارند جعل نموده است یعنی در هر موردیکه مکلف جاهل به حکم واقعی باشد و یا نسبت به حکم واقعی در شك و تردید باشد شارع برای آن مورد حکمی جعل نموده است که آنرا حکم ظاهری گویند . مثلا :

هرگاه شخص مکلف در وجوب نماز عید قربان مشکوک باشد و پس از تجسس بدلیل قانع کننده‌ای دست‌رسی پیدا نکند در این مورد مکلف بمقتضای اصل برائت عدم وجوب آن را ثابت میکند این جواز ترك نماز عید و استحباب آن حکمی است که با جریان اصل ثابت شده است و برای این مکلف حکم ظاهری است ، و مانند اینکه مکلف مبلغی بدهکار بود و بعدا در پرداخت آن تردید نماید که با اجرای استصحاب بقاء اشغال‌ذمه خود ، حکم بوجوب پرداخت آن مینماید و این وجوب نیز چون مفاد

جریان اصل استصحاب است ، حکم ظاهری است و از این قبیل موارد که مشروح آن در کتب اصول بیان شده است .

پس از بیان اقسام ثبوت حکم باید دید که در تعریف نسخ مراد علماء از ثبوت حکم ، کدامیک از اقسام ششگانه آن است .

باید دانست که شارع مقدس هنگام تشریح و انشاء حکم بیکی از دو نحو ممکن است که موضوعات را در نظر گیرد اولی آنکه جعل حکم را بنحو قضیه حقیقیه بیان نماید بدین معنی که حکم را بر روی موضوعات اعم از محققه در خارج و مقدره بار نماید و موضوع مقید بوجود خارجی نباشد و فرقی نباشد که موضوع حکم در خارج وجود پیدا کرده باشد و یا بعد بوجود خواهد شد بلکه حکم بر فرض وجود موضوع آن در خارج قرار داده است زیرا در جعل حکم و انشاء آن فرض وجود موضوع کافی است و لازم نیست که حتما در خارج وجود پیدا کرده باشد چنانکه هرگاه شارع حکم نماید که قمار در شرع اسلام حرام است معنی این حکم این نیست که هنگام انشاء آن در خارج قماری وجود داشته و شارع آنرا حرام نموده است . بلکه معنی جعل این حرمت این است که هرگاه در خارج قماری پیدا شد این قمار حرام است خواه در زمان جعل این حرمت قماری در خارج تحقق یافته باشد و یا تحقق نیافته باشد . دوم اینکه شارع هنگام جعل حکم ، موضوعی را در نظر داشته باشد که در خارج بالفعل موجود است و حکم را روی موضوع موجود در خارج بار نماید و واضح است که اجرای این حکم برای مکلف فعلیت دارد و منجز است و باید آنرا فوراً انجام دهد و اصولیون چنانکه قبلاً بیان شد این مورد را مرحله فعلیت حکم تعبیر مینمایند که یکی از مراحل سه‌گانه حکم است و چون موضوع بالفعل در خارج موجود است و حکم به مرحله فعلیت و تنجیز رسیده است مکلف باید خواه ناخواه آنرا انجام دهد و دیگر راهی برای از بین رفتن آن وجود ندارد زیرا شراب موجود در خارج که در مقابل مکلف قرار دارد و مکلف از لحاظ حکم و موضوع از آن آگاهی دارد چگونه میشود حکم حرمت آن از بین برود و مکلف از اجرای آن معذور گردد آری ممکن است شراب ریخته شود و موضوع منتفی گردد لکن در این صورت انتفاء حکم بواسطه انتفاع موضوع آن است و به مسئله نسخ ارتباطی ندارد . پس از بیان مقدمات مذکور باید

دانست از بیانات بیشتر علما استنباط میگردد که نسخ مانع از آن است که برای افراد و مصادیقی از موضوعات که بعداً در خارج وجود پیدا میکند، حکم مماثل یا حکم افراد موجود بالفعل، جعل شود و بعبارت دیگر معنی نسخ این است: حکمی که برای افراد موجود بالفعل در خارج فعلیت دارد و برای مکلف واجب العمل است و نمی تواند آنرا ترك نماید، برای افرادی از این موضوع که بعداً در خارج وجود پیدا میکنند جعل نشده است و نسبت به آن افراد آن حکم فعلیت ندارد مثلاً در آیه ناسخ قبله از بیت المقدس بطرف کعبه چنین است که حکم وجوب مواجهه بطرف بیت المقدس که هنگام نماز برای نمازهای موجود در خارج فعلیت داشت و مسلمین می بایست بطرف بیت المقدس نماز بخوانند و گمان میرفت که همیشه این حکمت دوام خواهد یافت و در نمازهایی که بعداً نیز بمرحله عمل میرسد و وجود خارجی پیدا میکند همان حکم خواهد بود ولی بعد از آنکه آیه قبله نازل شد کشف گردید که این حکم یعنی وجوب مواجهه بطرف بیت المقدس در حال نماز در مورد افراد بعدی از مرحله انشاء خارج نشده و بمرحله فعلیت نرسیده است و در مورد افراد بعدی وجوب مواجهه بطرف کعبه جعل شده و فعلیت دارد و حکم قبلی نسبت به افراد بعدی نسخ گردیده یعنی رفع گردیده و معنی این رفع و نسخ این است که آیه ناسخ مانع از آن گردیده است که برای افراد بعدی حکم افراد قبلی که دلیل منسوخ بر آن دلالت داشت بمرحله فعلیت برسد و از این بیان چنین برمی آید که ناسخ همیشه مانع از فعلیت پیدا کردن حکم افراد قبلی برای بعدی است و در نتیجه باید گفت مورد نسخ از لحاظ اقسام احکام که قبلاً بیان شد بمرحله انشاء حکم تعلق میگیرد و مانع از آن میشود که بفعلیت برسد نه اینکه نسخ بمرحله فعلیت حکم تعلق گیرد و حکم فعلی منجز واجب العمل موجود در خارج را رفع نماید زیرا چنین معنایی معقول نیست و حکمی که در خارج بوسیله وجود تمام شرایط و فقدان جمیع موانع بمرحله علت تامه رسیده و مکلف برای ترك آن هیچگونه عذری ندارد نمی شود آنرا رفع نمود و مکلف را از انجام آن معذور دانست آری چنانکه قبلاً گفته شد ممکن است بوسیله از بین رفتن موضوع، حکم نیز از بین برود ولی این مسأله به نسخ ارتباطی ندارد. با این بیان بسیاری از



اشکالات وارد بر نسخ از بین می‌رود که پس از دقت نظر معلوم خواهد شد .

واما از لحاظ حکم واقعی و حکم ظاهری باید دانست که از این لحاظ مورد تعلق نسخ، احکام واقعیه است و با حکام ظاهری تعلق نمی‌گیرد زیرا مراد از ثبوت حکم، ثبوت واقعی است زیرا احکام ظاهری در حقیقت حکم نیستند بلکه عذرهایی هستند برای مکلفینی که دسترسی بواقع ندارند و ناچار از اجرای اصول هستند و هنگامیکه دلیلی یک حکم ظاهری را رفع نماید این رفع کشف خلاف است نه رفع چیزی که ثابت بوده است زیرا ثبوت حکم ظاهری که از ظواهر الفاظ و اصول استفاده شده در حقیقت واقع ثبوت نیست بلکه ثبوت ظاهری است و در صورت دسترسی بدلیل معلوم میشود که از ابتدا چیزی نبوده است و نتیجه آن فقط عذر برای مکلف بوده است و از این جهت برطرف نمودن حکم و امثال حکم را که از ظهور عام و یا اطلاق مطلق استفاده میشود با اینکه مقید حکم واقعی است آنرا تخصیص و یا تقیید مینامند زیرا دلیل دوم ( محض یا مقید ) که ظهور آن بر ظهور دلیل اول ( عام یا مطلق ) مقدم است در حقیقت کاشف از مراد واقعی و حقیقی شارع میباشد و فقط در ظاهر حکم را برطرف نموده است و از آن فهمیده میشود که حکم واقعی و حقیقی نسبت به افراد مخصص و مقید در حقیقت وجود نداشته است و از این جهت رفع چنین حکمی را نسخ نمی‌نامند و در اینجا فرق بین مخصص و مقید با نسخ ظاهر میشود و معلوم میگردد که نسخ در مورد احکام ظاهری جاری نیست چون این احکام ثبوت حقیقی ندارند و نسخ در موردی تعلق می‌گیرد که حکم بطور واقعی ثابت باشد .

از مجموع گفته‌ها چنین نتیجه می‌گیریم که مورد نسخ احکام واقعی هستند که در مرحله انشاء ثابت هستند و دلیل نسخ مانع از فعلیت آن احکام نسبت با افراد بعدی میگردد و این نوع نسخ مستلزم اشکالی نیست و وقوع آن یکی از مسلمیات است که نمونه‌هایی از آن را بعداً خواهیم آورد .

اما ادله‌ای برگفتار ما از بیانات فقها .

شیخ طوسی در کتاب عدة الاصول خود این مطالب را در فصالی بطور مشروح مطرح نموده و در آن فصل حقیقت نسخ و شرایط آن و فرق آن با «بدا» ذکر نموده است و گوید :

نسخ در لغت بدو معنی آمده است بمعنی ازاله و بمعنی نقل و در هر دو معنی حقیقت دانسته و دلیل خود را استعمال اهل لغت دانسته است .

و لکن ابوهاشم نسخ را در ازاله حقیقت و در نقل مجاز دانسته است و بنظر ابوهاشم کسیکه کتاب را نسخ مینماید آنچه در آن است بجای دیگر نقل نموده است مکن شخص لغوی عقیده دارد که هر کسی کتابی را نسخ نماید تمام آنرا نقل نموده است اگر چه عقیده اش صحیح نیست و این عقیده مانند عقیده آنهاست که به اصنام الهه میگویند بدان جهت که آنها را مستحق عبادت میدانند و بنابر عقیده آنها اصنام را الهه نامیدن صحیح است و اگر چه اعتقاد آنها باینکه آنها مستحق ستایش و عبادت دارند فاسد است .

و نیز بنابر قول ابیهاشم باید کلمه نسخ در ازاله نیز مجاز باشد زیرا در مثال « نسخت الريح آثارها » در ظاهر باد آثار را می برد و آنکه در حقیقت آثار را می برد خداوند و ریح واسطه است و لکن در این بیان نیز اشکالی وجود دارد زیرا مجاز در نسبت است نه در کلمه .

در هر صورت شیخ کلمه نسخ را در دو معنی بطور مشترك لفظی میداند گرچه با اندک تصرفی میتوان بصورت اشتراك معنوی در آورد و جامعی بین این دو معنی در نظر گرفت .

و اما استعمال کلمه نسخ در اصطلاح شرع بنظر شیخ بمعنی لغوی آن نیست بلکه بمناسبت و تشبیه بکار رفته است زیرا هنگامیکه دلیل دلالت داشت بر اینکه حکمی مثل حکم سابق که بوسیله دلیل قبلی ثابت شده بود بعد از این برای افراد بعدی وجود ندارد بطوریکه اثر دلیل دوم (نسخ) وجود نداشت ، آن حکم در آینده نیز وجود و ادامه داشت ، این بدان معناست که ادامه آن حکم را در آینده زائل نموده است و از این جهت کلمه نسخ در مورد از بین بردن ادامه احکام شرعیه بکار رفته است .

و گروهی نیز گفته اند که کلمه نسخ در شرع با قطع نظر از معنای لغوی آن بکار رفته است و برای معنای اصطلاحی آن در شرع بعنوان حقیقت شرعیه و یا مشرعه بکار برده شده است .

و سپس در تعریف «ناسخ» گوید: ناسخ در نظر شرع بدلیلی گفته میشود که دلالت دارد بر اینکه مثل حکم ثابت بدلیل اول (دلیل منسوخ) در آینده برای افراد آینده ثابت نیست بطوریکه اگر دلیل دوم (دلیل نسخ) وجود نداشت در آینده نیز آن حکم ثابت بود و نسخ که بخداوند نسبت داده میشود بهمین معنی است و گفته میشود الله ینسخ الحکم بمعنی اینکه خداوند و شارع دلیلی اقامه نموده است که دلیل قبل از آن را نسخ کرده است و گاهی بمعنی وسیعتر یعنی سقوط حکم اولی نسبت به افراد مابعد آن بکار برده شده است مانند قضیه نسخ قبله از بیت المقدس به کعبه.

و اما لفظ منسوخ در دو مورد بکار رفته است یکی دایل و دیگری حکم و صفت برای این دو قرار گرفته و گفته میشود دلیل منسوخ و حکم منسوخ و نتیجه یکی است و لکن حقیقت در اصطلاح نسخ همان است که بیان نمودیم.

با دقت در بیانات شیخ معلوم میگردد که نظر همان است که بیان نمودیم چه از لحاظ مرحله حکم که مراد مرحله انشاء است و مانع از فعلیت و چه از لحاظ حکم ظاهری و واقعی که مورد نسخ حکم واقعی است و بحکم ظاهری ارتباطی ندارد.

اما شرایط تحقق موضوع نسخ، بعضی از دانشمندان تا ۹ شرط ذکر نموده‌اند و بعضی از آن شرایط که مورد اتفاق اغلب است بیان میکنیم و البته بعضی از این شرایط بناسخ و بعضی بمنسوخ و بعضی به هر دو تعلق دارد. اما شرایطی که به هر دو تعلق دارد.

۱- باید دلیل ناسخ و منسوخ هر دو شرعی باشد زیرا در تعریف نسخ گفته شد که نسخ عبارت است از رفع حکیم یا امور دیگر که در شرع ثابت بوده است زیرا در مورد اباحه اشیاء که بدلیل عقل ثابت است اگر شارع بواسطه دلیلی یکی از احکام خمسہ تکلیفی در مورد آن جعل نماید و یکی از اشیاء مباحه را ممنوع و یا واجب نماید و بواسطه آن اباحه عقلیه را از بین ببرد این عمل را نسخ نمی‌نامند و نمی‌گویند حکم اباحه نسخ شده زیرا این اباحه بواسطه دلیل شرعی ثابت نبوده است و حال آنکه شرط است که حکم منسوخ حکم شرعی باشد که بوسیله دلیل شرعی ثابت شده باشد همچنانکه جنون و مرگ و عجز نسبت بتکالیف معذوره ناسخ

بیست و نمیگویند موت و عجز و جنون احکام معذوره را در مورد این مکلف نسخ نموده بلکه تفسیر موضوع موجب زوال حکم شده است همچنان در مواردیکه دلیل یکی از ناسخ و منسوخ شرعی نباشد اطلاق نسخ مناسب نیست و کلمه نسخ در این مورد اطلاق نمیشود و اگرچه معنی لغوی نسخ تحقق یافته است زیرا فرقی نیست در سقوط تکلیف میان اینکه بوسیله موت یا عجز و جنون و یا بوسیله نهی شارع باشد و در تمام صورت تکلیف از مکلف ساقط گردیده است و لکن اصطلاح نسخ در شرع بهواردی اطلاق میشود که هر دو دلیل ناسخ و منسوخ از ادله شرعیه باشد و البته با تحقق شرایط دیگر .

۲ - شرط دوم برای ناسخ این است که مراد از ناسخ و مفاد آن غیر از مراد و مفاد منسوخ باشد بدینمعنی که مراد از ناسخ مثل حکمی باشد که در فرد بالفعل ( منسوخ ) وجود دارد و دلالت داشته باشد براینکه مثل حکم منسوخ که ممکن بود در زمان آینده وجود داشته باشد وجود ندارد زیرا اگر مراد از ناسخ از جمیع جهات عین همان حکمی باشد که منسوخ آنرا ثابت نموده است لازمه آن نسبت بدان خداوند است و یا اینکه یکی از امر و یا نهی خداوند قبیح باشد و هر دو این نسبتها بخداوند باطل و مجال است و از اینجا معلوم میآید که تعریف بعضی باینکه نسخ عبارت است از زوال حکم بعد از استقرار آن صحیح نیست زیرا موجب تالی فاسدی است که قبلاً ذکر شد و همچنان تعریف باینکه نسخ رفع مأمور به است بوسیله نهی از آن، زیرا بنا براین تعریف لازم میآید که چون مأمور به است محبوب باشد و چون منهی منه است مکروه و در نتیجه اجتماع محبوبیت و کراهت در یک واحد شخصی از جمیع جهات و چنانکه در محث اجتماع امر و نهی در آن بحث شده است باطل است .

۳ - شرط سوم برای ناسخ این است که منفصل از منسوخ باشد زیرا در صورت اتصال ناسخ به منسوخ نسخ نامیده نمیشود چنانکه کسی در مورد آیه « فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله » نگفته است که قسمت دوم آیه ناسخ قسمت اول است .

۴ - از شرایط منسوخ این است که آن حکم مقید بزمان مخصوصی و یا قیدی

نباشد که پس از فرارسیدن آن زمان و یا حصول قید حکم منتفی گردد زیرا در مورد احکامی که مقید بزمان مخصوصی و یا قیدی هستند و پس از فرارسیدن آن زمان مخصوص و یا آن قید برطرف میگردند به چنین احکامی منسوخ اطلاق نمیشود زیرا از اول مقید بوده است و ناسخی آنرا نسخ ننموده است چنانکه افطارکردن در شب ناسخ روزه روز رمضان نیست و همینطور پایان ماه رمضان ناسخ ماه رمضان نیست بنابراین باید همیشه بدلیل حکم توجه داشت که مقید بفایتی نباشد و حکم برای زمان مخصوصی جعل نشده باشد و خلاصه باید دلیل منسوخ طوری مطلق باشد که در صورت نبودن دلیل ناسخ حکم منسوخ که از دلیل اول فهمیده میشود اقتضای بقا برای همیشه داشته باشد و اقتضای دوام و بقای آن طوری باشد که جز بوسیله دلیل و یا مقیدی نمیتوان آن را مقید و مختص بزمان خاصی نمود در این صورت دلیل ناسخ آنرا نسخ مینماید، و بعبارت دیگر باید مفاد و مفهوم دلیل منسوخ این باشد که بنظر انسان برای ابد باشد و خداوند آنرا برای همیشه از مکلف خواسته است سپس دلیل ناسخ اقامه شود و این توهم را که از دلیل منسوخ استفاده میشود است برطرف نموده و بگوید که این حکم در آینده نیست و از این بعد منسوخ است.

۵ - بعضی شرط نموده‌اند که باید دلیل منسوخ و لفظ آن شامل بر ناسخ باشد زیرا اگر شامل ناسخ نباشد دلیل ناسخ حکمی را رفع ننموده است بلکه رسماً حکم جدیدی را آورده است.

بنظر میرسد که این شرط لازم باشد و اختلاف در عدم لزوم و یا لزوم این شرط بین علما شاید از آن نظر باشد که مقدار شمول و نحوه آنرا بیان ننموده‌اند زیرا اگر مراد از شمول بنحو شمول عام و خاص نسبت بیکدیگر باشد مسلماً لازم نیست ولی اگر مراد از شمول در منسوخ این باشد که امر و یا نهی مطلق باشد و اطلاق آن شامل ناسخ بشود این مقدار شمول لازم است و از این جهت میتوان بین اقوال علما در این مورد رفع اختلاف نمود و آنکه شمول را شرط میدانند بنحو اطلاق امر شرط بدانند و آنکه شرط نمی‌دانند بنحو شمول عام و خاص شرط ندانند.

مؤید گفتار ما بیان شیخ در عده است که گوید: شرط نیست که لفظ منسوخ

شامل برناسخ باشد زیرا در مورد شمول منسوخ برناسخ از این جهت که امر مطلق مقتضی تکرار است کافی است و شمول بیشتر از این لازم نیست و دلیل ناسخ آنرا مقید نموده و تکرار آنرا از بین می برد بطوریکه اگر دلیل ناسخ نبود آن تکرار و دوام باقی بود و حکم مماثل حکم اول وجود داشت و اکثر نسخیای در شریعت از این قبیل است و فرق نسخ و تخصیص همین است چنانکه تخصیص فقط در مواردی است که عام شامل تمام افراد خود گردیده و خاص نیز بالصراحه مشمول عام است و مخصص آنها را از تحت عام از لحاظ حکم اخراج می نماید .

بنابراینچه گفته شد شمول منسوخ برناسخ شرط است اما بهمان مقدار که بیان شد نه بمقدار شمول عام و خاص و آنانکه شرط نموده اند ، این مقدار را شرط می دانند و آنانکه شرط نمی دانند آن مقدار را شرط نمی دانند .

۶ - بعضی ها شرط نموده اند که باید برای حکم منسوخ بدلی باشد و لکن اکثر این شرط را معتبر نمی دانند . لکن از تعریف نسخ از عبارات علما چنین شرطی استفاده نمی گردد و هنگامیکه اکثر علما نسخ را برفع حکم ثابت تعریف نموده اند دیگر اشتراط اینکه باید جای حکم مرفوع حکم دیگری بیاید و جانشین آن شود بعید است لکن ممکن است در بسیاری از موارد نسخ ، حکم دیگری بدل حکم منسوخ آمده باشد حتی موارد محدودی پیدا شود که بدل برای حکم منسوخ نیامده باشد ولی در عین حال وجود بدل در بیشتر موارد برای حکم منسوخ نمیتواند دلیل بر این باشد که یکی از شرایط نسخ این باشد که بجای حکم منسوخ بدلی آورده شود از این جهت بیشتر بلکه اکثر آنرا شرط ندانسته اند . هرچند در موارد زیر بجای حکم منسوخ بدل آورده شده است مانند :

۱ - حکم ندب بجای وجوب ، بدل آورده شده است مانند نسخ وجوب قیام لیل و تبدیل آن به ندب .

۲ - حکم وجوب بجای وجوب بدل آورده شده است مانند قضیه نسخ قبله .

۳ - حکم وجوب به اباحه بدل آورده شده است مانند سقوط وجوب ترك اكل و مباشرت در شبهای ماه رمضان و از آن به اباحه بدل آورده شده است . لکن هیچکدام از اینها دلیل بر اشتراط بدل نیست و از این جهت بیشتر علما آنرا شرط

ندانسته و شیخ طوسی گوید: شرط نیست که برای حکم منسوخ بدلی باشد از احکام شرع زیرا معنای نسخ این است که مثل حکم ثابت در حال، در آینده برای مکلف ثابت نیست خواه بدلی برای آن تعیین نشود مانند صوم عاشورا که منسوخ است و بدلی برای آن تعیین نشده است و خواه تعیین شود مانند قضیه تفسیر قبله.

بعضی‌ها شرط دیگری برای منسوخ قائل شده‌اند و آن شرط اینکه باید حکم مستفاد از منسوخ از حکم مستفاد از ناسخ اشد باشد.

ولی اگر این شرط را نیز قبول ندارند و میگویند ممکن است حکم مستفاد از منسوخ اخف از حکم مستفاد از ناسخ باشد و چنین شرطی لازم نیست و اکثر نسخهایی که در شرع واقع شده است واجد چنین شرطی نیست که بعضی از آنها قبلاً ذکر گردید.

### اشکالات وارده در مسأله نسخ

وقوع نسخ در شرایع مخصوصاً در شریعت اسلامی یکی از مسلمیات است و کسی از مسأله در وقوع آن در مورد نسخ شرایع دیگر بوسیله شریعت اسلام و از نظر امکان وقوع آن در قرآن و احکام اسلامی تردید ندارد<sup>۵</sup> و اشکالات وارده بر مسأله نسخ را که اغلب از طرف ملل دیگر عنوان شده مردود میدانند و ما یکی از اشکالات بظاهر موجه و در عین حال مردود را که از طرف یهودی‌ها ایراد شده است فهرست‌وار بیان میکنیم و بطور اختصار جواب آنرا که در بعضی از کتب نیز بیان شده است بیان میکنیم.

از خلاصه استدلال آنها چنین برمیآید که آنها نسخ شرایع را علاوه بر اینکه واقع نمیدانند محال میدانند بدین بیان: احکام و اعمال شریعتی که نسخ میشود از دو حال بیرون نیست یا اینکه آن اعمال در آن دین از ابتدا دارای مفسده بوده است و از این جهت شارع آنها را نسخ و رفع نموده است و بجای آن شریعت دیگری آورده است در این صورت لازمه اش این است که با اعمال و احکام آن شریعت نسخ شده قبیح بوده

\* البته دانشمند عالی مقام حضرت آیه الله خونی ادام الله ظله در این زمینه در کتاب خود بنام « بیان

در علوم و مسائل کلی قرآن » نظری دارند که الحق مستدل و قابل توجه است.

است و خداوند باعمال قبیح امر نموده است و چنین نسبتی در مورد خداوند محال است ، و یا اینکه اعمال و احکام دین سابق که منسوخ شده است دارای مصلحت و منافعی بوده است در این صورت رفع و نسخ چنین اعمالی و احکامی که دارای مصالح و محاسن هستند قبیح است پس در هر صورت لازمه نسخ نسبت عمل قبیح بخداوند است و این محال است ، و بعبارت دیگر تشریح هر حکمی از طرف حکیم مطلق برای آن است که در متعلق آن مصلحتی وجود دارد زیرا شخص حکیم حکم گزارنی و بدون مصلحت و بیهوده جعل نمی نماید پس لابد در متعلق آن مصلحتی وجود داشته است .

بنابراین حکمی که برای موضوع خود ثابت و دارای مصلحت است هنگامیکه آن حکم رفع میشود یا بره مصلحت خود باقی است و ناسخ نیز عالم بآن مصلحت میباشد در این صورت رفع و نسخ حکم از پروردگار حکیم قبیح است بلکه با حکیم بودن او منافات دارد و یا اینکه نسخ حکم به جهت کشف خلاف است بدین معنی که بر شارع آشکار شده است که این حکم دارای مصلحت نبوده است و بعبارت دیگر بدا حاصل شده است چنانکه قانونگذاران بشری در بسیاری از موارد امروز قانونی را جعل میکنند و چند روز دیگر بمعایب آن پی میبرند و آن قانون را لغو مینمایند و بجای آن قانون دیگری را جعل مینمایند .

و در این صورت لازم می آید که شارع مقدس و تشریح کننده احکام جاهل بمصالح باشد و جهل برخدای متعال روانیست و چون نسخ مستلزم محال است پس خود محال است . و لکن از این اشکال جواب داده شده است .

شارع هنگام جعل حکم مساماً مقصودی دارد و آن مقصود نسبت بموارد مختلف متفاوت است چنانکه در بعضی از موارد مراد شارع از جعل حکم بعث و زجر حقیقی نیست بلکه در جعل دواعی دیگری بوده است مانند اوامری که غرض از آنها آزمایش مکلف میباشد چنانکه در امر بدیع اسمعیل و از این قبیل اوامر که مقصود از جعل آنها آزمایش مکلف از نظر اطاعت و تمرد است و این نوع اوامر و احکام ممکن است که خداوند جعل نماید و پس از حصول غرض آنرا رفع و نسخ نماید و اشکالی در آن نیست زیرا برای جعل آن غرضی بوده است که پس از حصول آن غرض رفع



گردیده است و جعل و رفع آن برای مصلحتی بوده است که برای ما معلوم نیست و چنین رفع و نسخی خلاف حکمت و علم پروردگار نیست و هیچگونه اشکالی بر آن مترتب نیست زیرا نه باطل است که محال باشد و نه لازمه آن جعل بمصالح و منافع می باشد .

و لکن در بعضی موارد حکم مجعول از طرف پروردگار دستورالعمل حقیقی است و مقصود از آن بهت و زجر حقیقی می باشد و در این صورت هیچ مانعی ندارد پس از گذشتن زمانی آن حکم نسخ شود و معنی نسخ چنین حکمی ، این است که این حکم برای زمان خاصی بوده و آن مدت و زمان برای شارع معلوم بوده است و نزد مکلفین نامعلوم بوده است و حکم پس از پایان رسیدن آن زمان رفع میشود چون زمان آن پایان رسیده و مقصود از جعل آن حاصل شده است و نسخ بدین معنی اشکالی در بر ندارد زیرا زمان نیز مانند سایر مشخصات موضوع در تحقیق مناط احکام مدخلیت دارد و بنابراین حکم تا زمان معینی مصلحت داشته است و بعد از آن زمان فاقد مصلحت بوده و رفع گردیده است .

مثلا روز یکشنبه در شریعت عیسی دارای مصالحی بوده است و یا توجه به بیت المقدس هنگام عبادت ولی شارع این حکم اولیه را طوری جعل نموده است که مکلفین گمان میکردند که جعل این حکم برای همیشه است درحالیکه پس از نسخ معلوم میشود که این حکم برای همیشه نبوده است و در نزد شارع برای زمان معینی بوده است و ما از آن اطلاع نداشتیم و دلیل نسخ کاشف از آن و موجب اطلاع ما گردیده است ، زیرا چنانکه خصوصیات موضوع و مشخصات آن میتواند موجب فعلیت حکم گردد زمان هم میتواند از لحاظی در جهت استمرار و ادامه حکم و عدم آن مدخلیت داشته باشد و فعلی در مدتی معین دارای مصالحی باشد که پس از گذشت آن زمان دارای آن مصالح نباشد بلکه دارای مفاسدی باشد و در نتیجه ، عملی چند سالی دارای مصالح باشد و بعد از آن دارای آن مصالح نباشد مانند روزه که با فرارسیدن شب دیگر مصلحت آن پایان می یابد و همچنان نماز پس از گذشت زمان که دیگر بعنوان ادامه مصلحت ندارد .

و همچنانکه ممکن است حکمی از جهت غیر زمان از صفات ابتدا بطور مطلق و عام ذکر شود و بعداً بوسیله خاصی و یا مقیدی عموم و اطلاق آن تخصیص و تقیید داده شود و آنرا بعنوان تخصیص و تقییدی می‌پذیریم و مانعی در آن نمی‌بینیم همچنان ممکن است مصلحت اقتضا کند عملی از لحاظ زمان عمومیت داده شود و بعداً بادلیل جداگانه‌ای اختصاص بزمانی پیدا کند و از این اختصاص بنسخ تعبیر می‌گردد و در آن اشکالی نیست پس نسخ حکمی در حقیقت حکمی را که از حیث زمان در ظاهر مطابق بوده مقید می‌نماید و چنین عملی مخالف با حکمت و مستلزم بداهت نیست.

آنچه گفته شد بنظر کسانی است که جعل و تشریح را ناشی از مصالحی و یا مفاسدی میدانند که در نفس عمل موجود است و لکن بعقیده کسانی که جعل احکام را ناشی از مصالح و مفاسدی میدانند که در خود جعل احکام موجود است مانند اوامر امتحانیه، مطلب واضح‌تر است زیرا بنظر این عده احکام واقعیه همانند احکام امتحانیه است و در این صورت دیگر هیچ اشکالی وجود ندارد که در جعل حکم مصلحتی برای زمان معینی باشد که ما از آن اطلاعی نداریم و پس از آن زمان فاقد آن باشد و آن حکم رفع شود. البته اشکالات دیگری شده است که برگشت تمام آنها بهمین مضمون و نسبت فیه بخداوند است که مورد بیان آن نیست.

تقسیمات نسخ - الف تقسیم باعتبار خط و یا حکم و یا هر دو.

مفسرین در نسخ آیات قرآنی سه گونه نسخ نام برده‌اند ۱ - خط و حکم آیه هر دو نسخ شده باشد ۲ - اینکه خط آن منسوخ شده است ولی حکم آن باقی مانده است.

۳ - فقط حکم رفع شده است ولی خط آن باقی مانده است.

اما آنکه خط و حکم هر دو نسخ شده است بیشتر مفسرین روایت انس بن مالک را آورده‌اند که از «انس بن مالک» روایت شده است که او میگوید: در زمان رسول خدا (ص) سوره‌ای را قرائت میکردیم که بمقدار و نظیر سوره توبه بود و فقط من از آن سوره يك آیه حفظ کرده بودم و آن آیه این است: لو ان لابن آدم واديين من ذهب لابتغى اليهما ثالثاً ولو اعطى ثالثاً وهكذا بلغاً مابلع ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب

« یتوب الله علی من تاب .

« اگر برای پسر آدم دو وادی طلا پدید آید وادی سومی خواستار میگردد و چون بسوم دست یابد تقاضای چهارم کند و همچنان بیشتر و آدم را جز خاک چیزی سیر نمی‌سازد و خدا از کسانی که طلب آمرزش کنند ، در میگذرد .

و نیز روایتی از ابن مسعود روایت شده است که : رسول خدا (ص) آیه‌ای را قرائت فرمودند و من آنرا قرائت و حفظ کردم و در مصحف خود نوشتم ولی فردای آن روز ورقه را سفید یافتم و چون از حضرت سوال نمودم حضرت فرمودند این آیه دیشب رفع شده است ، و از این قبیل روایات واحادیث موجود است که چون خیلی در اطراف آن بحث شده است احتیاج به بیان و بحث بیشتری نمی‌باشد .

اما قسم دوم که حکمش باقی است ولی خط آن منسوخ شده است از ابوبکر و عمر روایت شده که آنها گفته‌اند : ما در عهد رسول خدا قرائت میکردیم «لأنرغبوا عن آبائکم فان ذلك کفر بکم والشیخ والشیخه اذا رینا فارجموهما البته نکالا من الله والله عزیز حکیم » .

از پدران آن روی نگردانید که این دلیل کفر شماست و هرگاه شیخ و شیخه‌زنا کنند آنها را رجم نمائید برای عذاب از جانب خداوند و خداوند عزیز و حکیم است . و این آیه حکمش ثابت ولی خط آن منسوخ است .

قسم سوم اینکه حکم آیه رفع و نسخ گردیده است ولی خط آیه باقی است و بیشتر مورد بحث و عمل همین قسم است و این قسم در سور مختلف قرآن بادعای اغلب واقع گردیده و تا شصت و سه سوره گفته‌اند و مثال بارز آن قضیه قبله است که اغلب گفته‌اند : پیغمبر اسلام (ص) در ابتدا در مکه بطرف کعبه نماز میخواندند پس از هجرت امر شد که برای جنب تمایل یهود و رعایت حال ایشان بطرف بیت المقدس نماز بخواند برای اینکه آشکارگردد چه کسانی پیروان آن حضرت هستند و چه اشخاص از پیروی او ممانعت می‌ورزند و بعلل دیگری که مجهول است و بعد از آن دوباره با نازل شدن آیات قبله به پیغمبر (ص) امر شد که هنگام نماز بطرف کعبه توجه نماید و آن را هنگام نماز قبله خود قرار دهد . همچنین آیه (۵) از سوره توبه « فاذا نسلخ الا شهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم » (مشهور به آیه سیف)

که این آیه بنظر عده‌ای ناسخ چندین آیه است و احکام آن آیات را نسخ نموده است که عبارتند از: اعراض از مشرکین - اعراض از جاهلین مانند «واعرض عنهم» بآنان پشت کن و «ذره» بخود واگذار و تمام مطالب شبیه این را که در قرآن درباره کفار آورده شده است و بعد از تمام اینها، آیه سیف تمام را منسوخ نموده و دستور مبارزه و نابودی آنها را میدهد.

و این آیه سیف نیز بوسیله آیه «الاالذین تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فان الله غفور رحیم» (توبه) و این نوع نسخ در قرآن زیاد است که برای نمونه دو مثال از آن نقل نمودیم.

### نسخ قرآن و اخبار بوسیله یکدیگر و نسخ قرآن بقرآن

باید دانست که نسخ مربوط باده است و هر دلیلی که دلالت آن محرز گردید میتواند نسخ دلیل دیگری باشد بنابراین اختلاف نظرها در این مورد مربوط دلالت هر دلیلی نزد طرف میباشد و هر کس دلیل بودن آنرا قبول داشته باشد باید نسخ بودن آنرا نیز بپذیرد. از این جهت در بحثهای اصولین استنباط میگردد که کتاب بوسیله کتاب و خبر بوسیله خبر و کتاب و بالعکس و همچنان بوسیله ادله دیگر قابل نسخ و انتساح هستند و در این مورد البته بحثهایی شده است ولی چون این قبیل نسخها بنظر اکثر مسلم است دیگر بحث در آن را باید بکتب مطوله محول نمود.

#### چند نمونه از موارد مدعای نسخ در قرآن

آیه ۲۹ از سوره مائده ( فان جائوك فاحکم بینهم او اعرض عنهم و ان تعرض عنهم فلن يضروك شیئا وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب المقسطین ) از سیاق آیه استفاده میشود که در مورد یهود نازل شده است و مضمون آیه این است که حضرت رسول (ص) را مخیر میسازد اینکه میان یهودیان داوری نماید هرگاه از او تقاضای داوری نمایند و یا اینکه آنها را بحال خود واگذارد. و لکن بنظر بعضی این حکم تخییر برای حضرت در آیه ۴۹ از همین سوره « و ان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم واحذرهم ان یفتنوک » و همچنان آیه ۴۸ :

وانزلنا ايك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتاب ومهيمننا عليه، فاحكم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم عما جاءك من الحق لكل جعلنا منكم شرعة و منهاجا . بعوجب آيه قبل حضرت مخير بود كه هنگام تقاضای داوری ، يا داوری نمايد بعدالت و يا اينكه آنها را بخود واگذارد ولی در دو آيه بعد ( ۴۸ - ۴۹ ) از همان سوره است كه بمقتضای كتاب و عدالت بين آنها داوری نمايد و مدعی نسخ چنانكه طبری در تفسير خود نقل نموده است عبارتند از عكرمه و حسن بصری و مجاهد و قتاده و عمر بن عبدالعزيز ، وابن جوزی ، دو نفر ديگر ( ابن عباس و عطاء خراسانی ) را اضافه نموده است .

و اگر چه بعضی از علما اظهار نمودند كه بين اين دو آيه تعارضی نیست و نسخی وجود ندارد زیرا در آيه اول پيغمبر را مخير ميگرداند بين اينكه هنگام تقاضای يهود از پيغمبر (ص) داوری را ، بين اينكه آن حضرت داوری نمايد و يا اينكه آنها را بحال خود واگذارد ، و در آيه دوم به پيغمبر (ص) امر ميفرمايد كه بين آنها داوری نمايد و داوری از روی عدالت نه بميل و هواي نفسی آنها ، و ديگر متعرض چيز ديگر نشده است و عقیده دارند كه در آيه اول حكم مطلق است و در آيه دوم مقيد و بايد بمقيد عمل نمود ، ولكن در اين استدلال بعدی است كه با اندك تاملی معلوم می شود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱ - لسان العرب در باب خاء فصل نون جلد چهارم مطبعه اميريه سنه ۱۳۰۰ هجری قمری .  
تالیف جمال الدین بن منظور متوفی سنه ۱۷۱۱ هـ ق .
- ۲ - صفحه ۱۰۷ از کتاب مستصفي غزالی مطبعه اميريه ببولاق سنه ۱۳۲۲ هجری قمری .
- ۳ - کتاب منسوخ الاخبار در باب نسخ .
- ۴ - صفحه ۵۲ - ۵۴ از جلد دوم اصول سرخسی .
- ۵ - الدریمه صفحه ۴۱۳ جلد اول تالیف علم الهدی سید مرتضی
- ۶ - کتاب نسخ و منسوخ ابن متوح صفحه ۱۷ .